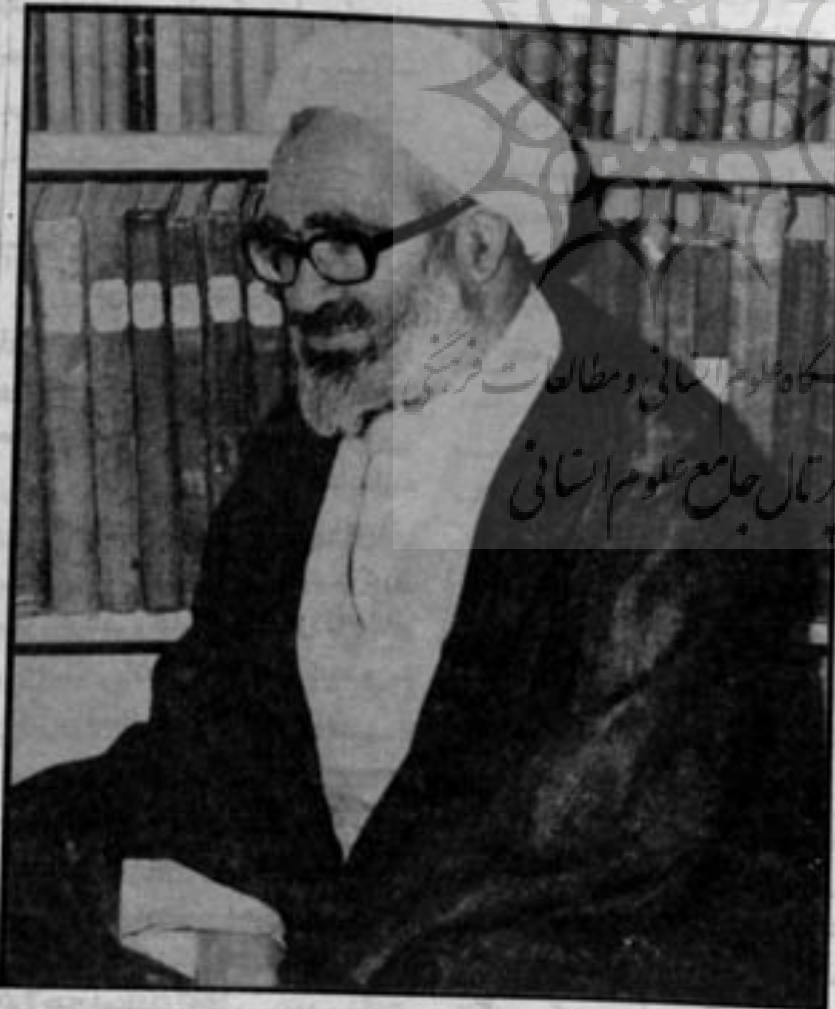


# درس‌هایی از نهج البلاغه

خطبه سی و دوم

## گروه‌های دنیا خواه و گروه آخرت گرا



### آیت الله العظمی

منتظری



خلاصه بحث گذشته

در دو بخش گذشته، به تفصیل درباره چهار گروه دنیا خواه از نظر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مطالبی بیان شد که عبارت بودند از:

۱- دنیا خواهانی که ناتوانی و کمبود شخصیت و ناداری آنان را از فساد در زمین باز می‌دارد.

۲- آنان که تمام نیرو و توان خود را برای رسیدن به مال و منال و ریاست به کار می‌برند و از هیچ فسادی فروگذار نمی‌کنند.

۳- آنان که بوسیله کارهای آخرتی خود را به دنیا می‌رسانند، با ظاهری فریبنده و اعمالی ریاکارانه، جای خود را در مردم باز می‌کنند.

۴- دنیا پرستانی که چون در اثر حقارت و نداشتن نیرو، به ریاست نرسیده‌اند، ناچار روش درویشی را پیش گرفته به لباس زاهدان و پارسایان در می‌آیند و از این راه مردم را فریب می‌دهند.



المرجع هو الله

وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضُّ أَبْصَارِهِمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ ، وَأَرَأَيْتَ دُمُوعَهُمْ خَوْفِ  
الْمَحْشَرِ ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍ ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ ، وَسَاكِتٍ  
مَكْمُومٍ ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ ، وَتَكْلَانٍ مُوجِعٍ ، قَدْ أَحْمَلْتَهُمْ  
الْتَفِيئَةَ ، وَشَمَلْتَهُمْ الذَّلَّةَ ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ ، أَفْرَافُهُمْ  
ضَائِرَةٌ ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا ، وَقَهَرُوا  
حَتَّى ذَلُّوا ، وَقَتِلُوا حَتَّى قَلُّوا

المرجع هو العنا

فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَغْيَابِكُمْ أَضْعَفَ مِنْ خُنَالَةِ الْقَرَطِ ، وَقُرَاضَةِ  
الْجَلْمِ ، وَأَتَعَطُّوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، قَبْلَ أَنْ يَتَعَطَّ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ ،  
وَأَرْقُضُوهَا ذَمِيمَةً ، فَإِنَّهَا قَدْ رَفِضَتْ مَنْ كَانَ أَشَقَفَ بِهَا مِنْكُمْ

نگاه نکن چشمت را از حرام بر نکن ، چشم  
ندوز به حرام ، چشمت را بشکن .

المرجع : محل رجوع و مکان  
بازگشت یعنی روز قیامت .

"إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" برگشت  
ما به سوی خدا است ، به سوی قیامت و  
محشر و حساب و کتاب است .  
اراق : ریخته است .

دموع : جمع دمع یعنی اشک  
المحشر : محل حشر . اسم مکان  
است و حشر به معنای جمع است یعنی جایی  
که تمام خلایق جمع می شوند .

"فهم بین شریذ ناد ، و خائف  
مقموع ، وساکت مکموم ، وداع مخلص ، و  
تکلان موجع"

برخی از آنها رمیده اند و به  
تنهایی زندگی می کنند ( چون از مردم  
مایوس شده اند ، گوشه عزلت را اختیار  
کرده اند ) و برخی خائف و شکست خورده و  
برخی ساکت و دهن بسته و بعضی با اخلاص  
دعوت می کنند ( مردم را به سوی خدا ) و  
گروهی دل شکسته و رنجورند .

این مومنان دسته های گوناگونی  
هستند . برخی از دست مردم فرار کرده و  
به تنهایی زندگی می کنند . البته نه اینکه  
تنهایی و عزلت کار خوبی باشد ولی اینها  
فعالیتهای خود را تا اندازه توان در جامعه  
کرده اند و هرچه مردم را نصیحت و موعظه  
نموده اند جز اذیت و آزار ندیده اند ، و  
چون از مردم ناامید شده اند به گوشه ای  
خزیده ، به حال پندناشنوایان می گریند و  
افسوس می خورند .

شرید : رانده شده و فراری  
آنجا که گفته می شود "عبدشرید"  
یعنی بنده ای که از دست مولایش فرسار

زده می شود " مَالِئِدًا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ  
صَفِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا  
حَاضِرًا وَلَا يَنْظِلُ مِنْكُمْ أَحَدًا " ۲

این جطور کتابی است که کوچک و  
بزرگ اعمال را فرو نگذاشته بلکه ثبت کرده  
است و آنچه کرده بودند ، حاضر دیدند و  
خداوند به هیچ کس ظلم نمی کند .

در هر صورت ، اینچنین افرادی  
چون به فکر قیامت و روز بازبین هستند ،  
لذا به دنیا هیچ توجهی ندارند بلکه  
همواره اشکهایشان از بیم آن روز و آن مکان  
( محشر ) جاری است .  
غض : یعنی شکست

غض بمعنای غضب نیست ، غضب  
یعنی چشم بستن ولی غضب یعنی چشم را  
شکستن . چشمت را بشکن ، یعنی چشم چرانی  
نکن ، لذت های دنیا را نادیده بگیر . چه بسا  
چشم نگاه کند ولی چشم درونی نگماه  
نمی کند و توجه نمی نماید . آیه ۳۰ سوره  
نور می فرماید " قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ  
أَبْصَارِهِمْ " و همچنین در آیه ۳۱ از همین  
سوره می فرماید " وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ  
مِنْ أَبْصَارِهِنَّ " ای پیامبر ، به مومنین ( و در  
آیه دوم بمومنان ) بگو چشمشان را بشکنند .  
یک وقت انسان به چیزی تندوتیز  
نگاه می کند ، به او می گویند با چشم تیز

اینک در این بخش ، سخن از گروه  
دیگری است که اهل آخرتند و حسابشان از  
ناس و عامه مردم جدا است . از این رو ،  
حضرت امیر "ع" مردم را به چهار گروه  
تقسیم کرده اند ، و این گروه را جدای از  
آنها نام می برند .

اوصاف مردان خدا

" وبقی رجال غصاً بصرهم ذکر  
المرجع ، و أراق دموعهم خوف المحشر "  
باقی مانده اند مردانی که یاد  
قیامت ، چشمهای آنها را ( از هواها و  
شهوت های دنیوی ) پوشانده است و ترس  
محشر اشکهایشان را جاری ساخته است .

اینان هیچ توجهی به دنیا ندارند  
به مال و منال و ریاست دنیا با بی اعتنائی  
و بی توجهی می نگرند . می دانند که روز  
محشر ، حساب و کتاب است ، گورده های  
صراط است و باید از آنجا عبور کنند و به  
کوچکترین اعمال خود جواب دهند .

" فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ  
وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ " ۱

آری ! آنجا جای حساب است ،  
کوچکترین شر ، توهین ، فحش ، غیبت و  
تهمت را باید جوابگو باشی . انسان در روز  
قیامت نامه اعمالش را که می بیند ، شکفت



کرده و گریخته است .

ناد : منفرد و تنها و گوشه نشین .  
 برخی دیگر از آنان ، پس از آنکه  
 به وظیفه خویش عمل کرده و فعالیت در  
 جامعه کرده اند ، اینک چون سرکوب شده اند  
 از مردم ترس و وحشت دارند که - مثلا -  
 بی جهت بوسیله نابخردان ستمگر ترور شوند  
 چون در هر صورت انسان عاقل بی جهت  
 خودش را به کشتن نمی دهد .

مقموع : مقهور و شکست خورده .  
 سومین گروه ، آنهایی هستند که  
 مطالب را برای مردم بیان کرده و حرفهای  
 خود را زده اند ولی چون نتیجه ای  
 نگرفته اند ، ناچار سکوت کرده ، دهان را  
 بسته اند . محیط آنها دیگر حق پذیر نیست  
 و چاره ای جز تقیه و سکوت ندارند ، و  
 همانند شتر و اسبی که بوزبند به دهانشان  
 زده اند ، اینها نیز ناچار به دهان خود  
 - گویا - بوزبند زده و سخنی نمی گویند .  
 آری ! هنگامی که جامعه فاسد شد و حق پذیر  
 نبود ، فعالیتها با شکست مواجه می شود .

مکعوم : دهن بسته . " کعام " بوز-  
 بندی را می گویند که به دهان اسب یا شتر  
 می زنند .

گروهی هنوز ما بوس و نومید  
 نشده اند و به فعالیتهای خود ادامه می دهند  
 و با اخلاص مردم را به سوی خدا و قیامت  
 دعوت می کنند و هیچ نظری جز خدا  
 ندارند .

اگر انسان امر به معروف و نهی از  
 منکر نکند بزرگترین گناه مرتکب شده است  
 مگر اینکه محیط بقدری فاسد شده باشد که  
 هیچ امر به معروفی در آن اثر نگذارد ، اینجا  
 دیگر جای تقیه و سکوت است .  
 داع : دعوت کننده .

مخلص : دعوت را با اخلاص انجام  
 می دهد نه اینکه می خواهد خود را در  
 جامعه جا بیندازد و سو استفاده کند .  
 گروهی دیگر ، دل شکسته و  
 اندوهگین اند . از دست جامعه به ستوه  
 آمده اند و گریانند و برای عاقبت خویشتن  
 نیز گریان .

تکلان : اندوهگین و عزادار  
 موجع : دل شکسته و رنجور  
 " قد اخلتتم التقیة و شملتهم  
 الذلة "

تقیه آنان را خاموش کرده و ذلت  
 و خواری شامل حالشان شده است .

ممکن است تقیه ، از باب ترس از  
 دشمنان و حفظ جان باشد که بی جهت  
 خون انسان هدر نرود ، و ممکن است هم تقیه  
 برای حفظ خود از عواقب سو اعمال باشد  
 از این جهت سراغ کارهای اهل دنیای می رود  
 نه اینکه نمی تواند مثل دیگران رباست  
 بدست گیرد و خودش را در بین جامعه جا  
 بیندازد بلکه چون از عواقب سو اعمال  
 هراس دارد ، به خاموشی گراشیده است .  
 کسی که جامعه فاسد او را کوچک شنوده  
 و بی اعتنائی می کند و به جای استفاده از  
 علم و اخلاق بر معنویت ، او را نادیده می گیرد  
 چاره ای جز تقیه و کناره گیری ندارد .

تقیة : از ماده " وقی " است که  
 " واو " ش قلب به " تا " شده است . در لغت  
 عرب موارد زیادی است که واو قلب به  
 تاء می شود مانند وهب در باب افتعال می شود  
 اوتهب - اتهب واو قلب به تاء شده است .  
 تقیه هم در اصل وقیه بوده است یعنی  
 نگاهداری ، متقی آدمی است که دین خود را  
 حفظ می کند .

اخلل : خاموش کرد .  
 شملتهم الذلة : ذلت و خواری  
 شامل حال آنها شد .

" فم فی بحر اجاج "  
 گویا در دریای شور فرورفته اند .  
 آدمی که تشنه است اگر در دریائی  
 از آب شور باشد ، سیراب نمی شود همچنان

تشنه می ماند ، اگر نادانی او را از دور ببینند  
 باور نمی کند که تشنه باشد ، چرا که در  
 میان آب است غافل از اینکه این آب شور  
 است . این آدم نیز در بین جامعه است ولی  
 تنها است چرا که جامعه با روح او سازگار  
 نیست و گویا او از تمام مردم بیگانه است .

اجاج : شور . بحر اجاج : دریای شور  
 " افواهم ضامرة و قلوبهم قرحة "  
 دهانهایشان ساکت و بسته است و

دلهایشان زخم دار  
 هر چه گفته اند گوش شنوا در جامعه  
 ندیده اند ، ناچار سخنی نمی گویند و  
 دهانشان بسته است . دلهای آنها نیز ریش  
 و زخم دار است .

ضامزة : یعنی ساکت و ساکن . ضم  
 ( جمع شدقیه و لم بتکلم ) دهان را بسته و  
 سخن نمی گوید .

قرحة : صفت مشبیه است یعنی  
 ریش بودن . قرح بمعنای جراحت است . ان  
 یمسکم قرح فقد من القوم قرح مثله " اگر  
 شما آسیب و شکست و زخمی دیدید ، به  
 دشمنان شما نیز همین آسیب و زخم رسید .  
 " قد وعظوا حتی ملوا وقهروا حتی  
 ذلوا وقتلوا حتی قتلوا "

اینقدر موعظه کردند تا خسته و ملول  
 شدند و اینقدر بی اعتنائی ( از جامعه )  
 دیدند تا خوار و ذلیل شدند و اینقدر  
 کشته شدند ( بدست دشمنان ) تا اینکه  
 عددشان کم شد .

اینها مردم را موعظه کردند ، پند  
 دادند ، امر به معروف و نهی از منکر نمودند  
 تا اینکه خسته و رنجور شدند و در اثر  
 بی مهری و بی توجهی جامعه ، تحقیر شدند  
 و خوار گشتند ، و بالاتر این که جامعه  
 فاسد تاب و تحمل این مردان الهی را  
 نداشت ، لذا همواره از طرف دشمن خدا و  
 دین ترور شدند و به شهادت رسیدند  
 تا اینکه عده شان کم شد .

پس از اینکه حضرت اهل دنیا را

بقیه در صفحه ۸۲



## دنباله درسهائی از نهج البلاغه

به چهار دسته تقسیم کردند، سپس اهل آخرت را بیان نمودند، خطاب به مردم کرده آنها را موعظه و نصیحت می نمایند و از آنها می خواهند که دل از دنیا شسته، به فکر آخرت باشند.

دنیارا رها کنید

"فلتنک الدنيا فی اعینکم اصغر من حثالة القرظ وقراءة الحلم"

دنیا در نظر شما باید کوچکتر از دور ریخته ها و زیادههای برگهای دباغی و جیده شده های پشم گوسفند باشد.

قرظ: برگهائی را گویند که با آنها پوست را دباغی می کرده اند، و در اینجا حضرت می خواهد بفرماید آن زیادهها و اضافههائی که پس از دباغی از آن برگ ها بر زمین می ریزد، ارزش دنیا از آن هم کمتر است و باید در نظر شما، دنیا از آن هم کوچکتر و بی ارزش تر باشد.

حلم: قبیعی های بزرگی است که پشم گوسفندان را با آنها می چینند و قبیعی می کنند. آن خورده پشم های بی ارزش که جدا می شود و دور ریخته می شود، قراضه الحلم می نامند. بنابراین دنیا از این زیادههای دور ریختی هم بی ارزشتر است.

حثالة: زیادتی از هر چیزی - که ضمنا بی ارزش هم هست - می گویند مانند آن چیزی که از پوست گندم یا برنج بریزد.

قراءة: آنچه از قبیعی شدن بریزد مقراض. قبیعی است.

دنیا از این دور ریختی ها باید بی ارزشتر باشد و در نظر ما هیچ جلوه ای نکند چرا که وفا ندارد و زودگذر است، و فایده ای جز مسئولیت پاسخ گوئی در روز قیامت برای ما ندارد.

"واتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم"

شما از گذشته ها عبرت بگیرید پیش از آنکه آیندگان از شما عبرت بگیرند. آنانکه پیش از شما بودند، چقدر ثروت و ریاست داشتند و چه ظلمها و استمها که بر مردم روا داشتند و چقدر شرق و غرب را به آتش کشیدند و چه بی گناها را کشتند و چه نیگانی را به اسارت گرفتند، ولی امروز آنچه از آنها باقی مانده است، لعنت و نفرین پیوسته مردم است و در آخرت هم وزر و وبال و روسیاهی. پس چه بهتر که از زندگی گذشتگان عبرت بگیرید، قبل از آنکه آیندگان از زندگی زودگذر شما پند و اندرز بگیرند.

اتعظوا: موعظه بشوید. در اصل وعظ است که وقتی به باب افتعال می رود، "واو" آن قلب به "تا" می شود.

"وارفضوها ذمیة فانها قدر فضت من کان اشغقت بها منکم"

رها کنید دنیارا در حالی که هست و مذموم است، زیرا با کسانی که پیش از شما و پیش از شما به آن علاقه داشتند (و عشق می ورزیدند) وفا نکرده و آنها را رها کرده است.

آنانکه در گذشته آمدند و آنقدر به دنیا عشق ورزیدند و دوستی و محبت داشتند، دنیا روی خوش به آنها نشان نداد و با آنها وفا نکرد، پس چه بهتر که شما از هم اکنون از این دنیای ناپسند دوری جوئید و آن را رها کنید.

در اینجا مناسب است حدیثی را نقل کنیم که می گوید

دنیا برای حضرت عیسی "علی نبینا" وآله و علیه السلام "به صورت پیر زنی بی دندان که خود را آرایش کرده و زینت داده بود، ظاهر شد. حضرت عیسی از او پرسید، تاکنون چند شوهر کرده ای؟

دنیا جواب داد: آماری از آنها ندارم.

حضرت فرمود: شوهرهایت مردند یا خودشان تو را رها کردند؟

دنیا پاسخ داد: بلکه، من همه

آنها را کشته ام!

حضرت عیسی فرمود: چه بدبخت اند شوهرهای آینده تو که از شوهرهای گذشته ات عبرت نمی گیرند، چگونه یک یک را هلاک کردی و از بین بردی و هنوز از تو ترس و وحشت ندارند!

یا طالب الدنيا بفرک وجهها

ولتندمن اذا رأیت قفاها

ای دنیا خواهی که صورت ظاهری دنیا تو را فریب داده، اگر پشت سوش را می دیدی و پشت کردنش را درمی یافتی، پشیمان می شدی که چرا به آن روی آوردی، در پایان خطبه سید رضی "ره" می فرماید

برخی بی توجه، این خطبه را به معاویه نسبت داده اند ولی هیچ شکی نیست که این خطبه از امیرالمؤمنین "ع" است. کی طلا با خاک برابر است و کجا آب گوارا با آب شور؟

سخن عمرو بن حاحظ - که استاد فن است - بر این مطلب گواهی دارد. او خطبه را در کتاب "بیان و تبیین" خود نقل کرده و آن کسی را که این خطبه را به معاویه نسبت داده، ذکر کرده سپس می گوید، این خطبه با کلام علی مناسب تر و شبیه تر است... و در همان کتاب می گوید

کجا معاویه را یافته ایم که در سخنان خود، روش پارسایان را پیش گیرد و بمسلک بندگان خدا درآید؟

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین

۱- سوره زلزله، آیه ۸۰۷

۲- سوره کف، آیه ۲۹

۳- "موجع" بافتح حیم، کسی که دلش را بدرد آورده اند و "موجع" به کسر حیم یعنی "ذوهم" دارای حزن و اندوه. اَوْجَع یعنی سازداوجع، دارای درد و وجع شد.

۴- سوره آل عمران - آیه ۱۴۰